

بررسی جایگاه خلاصه التواریخ در تاریخ‌نگاری صفویه

دکتر مه‌ری اد‌ریسی استادیار گروه تاریخ دانشگاه شاهرود
شهین فارابی دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی

چکیده

کتاب خلاصه‌التواریخ نوشته قاضی احمد قمی، یکی از مهم‌ترین تواریخ اوایل دوره شاه‌عباس است. این کتاب در ابتدا مشتمل بر پنج جلد بوده که امروزه تنها جلد پنجم که وقایع روزگار شیخ صفی‌الدین اردبیلی را تا اوایل سال‌های سلطنت شاه‌عباس اول صفوی روایت می‌کند، باقی‌مانده است. موضوع حاضر، علی‌رغم قابل توجه بودن در این حوزه، در مقایسه با دیگر تواریخ، به‌ویژه تاریخ عالم‌آرای عباسی، کمتر مورد اعتنا قرار گرفته‌است. در این نوشتار، برخی از جنبه‌های تاریخ‌نگاری قاضی احمد قمی، از جمله شکل‌شناسی و تحلیل محتوایی دیدگاه‌های مؤلف درباره مضامین مختلف، اهمیت و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری او، شناسایی اعتبار اخبار تاریخی و سبک و شیوه نگارش او در تاریخ‌نگاری، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌است. در مجموع، روش‌های تاریخ‌نویسی قاضی احمد در کتاب خلاصه‌التواریخ، اگرچه در حدی نبود که در تاریخ‌نگاری صفوی به‌عنوان یک سبک، مطرح شود؛ اما در برخی جنبه‌ها، از جمله دیباچه‌نویسی و سالنامه‌نگاری همراه با برخی تغییرات جزئی، انتقال‌دهنده روش‌هایی بود که از مورخان پیش از خود کسب کرده بود.

واژه‌های کلیدی: خلاصه‌التواریخ، قاضی احمد قمی، تاریخ‌نگاری دوره صفوی، سالنامه نویسی، شاه طهماسب.

مقدمه

با ظهور سلسله صفوی در ایران، هرچند به شعر و شاعری چندان توجهی نشد؛ اما در زمینه تاریخ‌نویسی آثار ارزنده‌ای پدید آمد که هر یک در نوع خود، از لحاظ محتوای مطالب تاریخی قابل توجه است. فتوحات شاهی، لب‌التواریخ، تاریخ جهان‌آرا، احسن‌التواریخ و... از جمله آثار ارزنده این دوره است که به لحاظ سبک و روش تاریخ‌نویسی، متأثر از تواریخ تیموری بود. با شروع پادشاهی شاه‌عباس که آغازگر نوعی تثبیت و شکوفایی و استقرار در حوزه سیاسی و فرهنگی بود، تواریخ عمومی جای خود را به تواریخ سلسله‌ای داد و آثاری از جمله خلاصه‌التواریخ، نقاوه‌الآثار، روضه‌الصفویه، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تاریخ عباسی، تاریخ قزلباشان و فتوحات همایون پدید آمدند. این در حالی بود که به‌طور محدود، تواریخ محلی نیز از جمله تاریخ گیلان، اعیان‌الملوک و شرف‌نامه نیز در کنار تواریخ سلسله‌ای توسط مورخان که اکثراً نزدیک به کانون قدرت در زمان شاه‌عباس بودند، به رشته نگارش درآمدند.

آنچه این نوشته به‌طور خاص، بدان می‌پردازد، بررسی جایگاه خلاصه‌التواریخ در تاریخ‌نگاری عصر صفوی است که علی‌رغم قابل توجه بودن در این حوزه، لیکن در مقایسه با دیگر تواریخ، به‌ویژه تاریخ عالم‌آرای عباسی که مطالعه و بررسی دقیق سبک تاریخ‌نگاری آن در سال‌های اخیر، از سوی محققانی از جمله سیوری، هاجسن و... باعث شده نظرات منفی‌نگرانه درباره سیر تحول تاریخ‌نگاری این دوره به شکل مثبت، تغییر یابد؛ کمتر مورد اعتنا قرار گرفته است. به‌ویژه اگر در نظر داشته باشیم که قاضی احمد قمی، نویسنده خلاصه‌التواریخ، از جمله استادان اسکندر بیگ منشی در تاریخ‌نگاری بوده است، از جمله انگیزه‌هایی بود که باعث انتخاب موضوع حاضر گردید. بررسی زندگی‌نامه مؤلف، شکل‌شناسی و تحلیل محتوایی دیدگاه‌های مؤلف درباره مضامین مختلف، اهمیت و ویژگی‌های تاریخ‌نگاری او، شناسایی اعتبار اخبار تاریخی و سبک و شیوه نگارش او در تاریخ‌نگاری که از لحاظ تاریخ‌نگاری بسیار حائز اهمیت است؛ از جمله عناوینی است که در این نوشتار مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت و با بررسی این عناوین، در خاتمه به این سؤال اصلی پاسخ خواهد داد که قاضی احمد قمی، در عین پیروی از سبک مورخان پیشین تا چه حد توانست در تاریخ‌نگاری مبدع سبکی جدید باشد؟

نگاهی به زندگی‌نامه قاضی احمد قمی (با تکیه بر اطلاعات پراکنده در کتاب خلاصه‌التواریخ)

قاضی احمد (فرزند میر منشی) در سال ۹۵۳ هـ.ق. در شهر قم به دنیا آمد (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۲۴). در سن یازده سالگی به همراه پدرش شرف‌الدین حسین حسینی (ملقب به میر منشی) به مشهد رفت و مدت بیست سال، یعنی دوران کودکی و جوانی را، در مشهد نزد او و تحت حمایت ابراهیم میرزا، برادرزاده شاه‌طهماسب و حاکم مشهد سپری کرد. او در این مدت در خدمت علما، نویسندگان و هنرمندان مشهور آن دیار از جمله مولانا شاه محمد زرین قلم و استاد میر سید احمد از سادات حسینی و استاد مالک دیلمی به کسب دانش و هنر خوشنویسی پرداخت (حسینی قمی، ۱۳۵۲: ۸۹ و ۹۳ و ۹۴).

قاضی احمد در ذی‌الحجه سال ۹۷۴ هـ.ق به زیارت عتبات عالیات مشرف شد (همان: ۴۶۱). در همین سال بود که سلطان سلیمان قانونی فوت کرد و قاضی احمد و پدرش به واسطه سرعت کتابت، در جمع عده‌ای از ادبا به نوشتن نامه‌ای از سوی طهماسب برای سلطان عثمانی پرداخت (همان: ۴۷۸). بعد از مرگ شاه‌طهماسب، قاضی احمد از طرف شاه اسماعیل دوم مأمور شد تاریخ صفویه را از شاه اسماعیل اول تا شاه اسماعیل دوم بنویسد؛ اما بنا به دلایلی از جمله مرگ شاه و نبودن مشوق و سایر مشکلات انجام این کار به تعویق افتاد (همان: ۵). در زمان شاه محمد خدابنده، قاضی احمد وزارت شاه غازی مستوفی‌الممالک را داشت؛ اما در ربیع‌الثانی سال ۹۸۸ هـ.ق از وزارت عزل شد و به وزارت اردوغدی خلیفه و ممیزی بلوکات ورامین منصوب شد (حسینی قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۱۰). یک سال بعد؛ یعنی در ذی‌الحجه ۹۸۹ هـ.ق، استیفای دفتر شرعیات به انضمام وزارت دیوان الصدارة العلیه‌العالیه به او تفویض شد (همان: ۷۲۳).

وی در سال ۱۰۰۴ هـ.ق در اردوی نظامی بود و در ۱۰۰۵ هـ.ق. منصب کلانتری و دو سال بعد در قزوین شغل دیوانی داشت. در این سال میان او و یکی از هنرمندان وقت به نام صدرالدین محمد بن میرزا شرف جهان قزوینی اختلافی بروز کرد (حسینی قمی، ۱۳۵۲: ۹۷) و همین مسأله موجب سعایت صدرالدین، نزد شاه و در نتیجه عزل قاضی احمد از وزارت گردید (همان). به تعبیر خود قاضی احمد، اسکندر بیگ منشی، صاحب تاریخ عالم‌آرای عباسی شاگرد قاضی احمد بوده است و با کمک او فن انشا و تحریر کتابات و احکام را آموخت؛ اما در تمام کتابش نامی از این استاد نبرده و به تعبیری می‌توان گفت که حق شاگردی را ادا نکرده است (همان: ۵۴؛ محیط طباطبایی، ۱۳۵۴، ش ۳: ۱۷۷). در خاتمه

بخش مربوط به زندگی‌نامه مؤلف، لازم به ذکر است که علاوه بر خلاصه‌التواریخ، آثار دیگری نیز توسط قاضی احمد قمی نوشته شده است. این آثار، به طور اجمالی عبارت‌اند از:

- گلستان هنر، تذکره مجمع الشعراء و مناقب الفضلا، جمع‌الخيار، تذکره شاعران و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان در شش مجلد کوچک، منتخب‌الوزراء، رساله‌ای در احوال مفاخر و مناقب شهر قم، نامه‌ای به یکی از فضلاءزادگان جاسب قم، گردآوری دیوان ابراهیم میرزا صفوی (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ۱: ۴۱۶؛ مدرسی طباطبایی، ش ۲: ۳۸).

ویژگی‌های تاریخ‌نگاری خلاصه‌التواریخ

بررسی روش سالنامه‌نگاری خلاصه‌التواریخ: نگارش کتب تاریخی به روش سالنامه‌نگاری، موضوعی است که در تاریخ‌نویسی همواره معمول بوده است و خاص کتاب خلاصه‌التواریخ نبوده است. با این وجود، علت این که چرا این مسأله در این کتاب مورد توجه قرار گرفته این است که سالنامه‌نگاری قاضی احمد در خلاصه‌التواریخ، به نحوی بود که عالم آرای عباسی را که چهل سال بعد در ۱۰۲۵ هـ.ق. نوشته شد، تحت تأثیر خود قرار داد؛ اما در مجموع می‌توان گفت این نوع سال نامه نگاری، در حوزه تاریخ نگاری صفویه به نام اسکندریک تمام شد؛ زیرا اگرچه اسکندریک در مکتب تاریخ‌نویسی متأثر از استادش قاضی احمد قمی بوده است؛ اما در هیچ کجای کتابش نامی از این استاد نبرده است و این نکته را خود قاضی احمد در کتاب دیگرش، گلستان هنر یادآور شده است. بر این اساس، تاریخ‌نویسی اسکندر بیک در بسیاری از زمینه‌ها از جمله شیوه سالنامه‌نویسی او با اندکی تفاوت‌ها شباهت زیادی به سبک قاضی احمد دارد. قاضی احمد، سال‌شمار پادشاهی شاه‌طهماسب، اسکندریک و سال‌شمار پادشاهی شاه‌عباس را در کتاب خود آورده است؛ زیرا هر کدام ناگزیر بوده‌اند، سال‌شمار وقایع پادشاه وقت خود را بنویسند. اسکندریک، سال‌های ترکی و ایرانی را تقریباً نزدیک به هم می‌داند و بیان می‌کند که هر سال که با نوروز شروع می‌شود و با نوروز بعد خاتمه می‌یابد، در بین ترکان و اهل عجم (ایرانیان) تقریباً مشترک است؛ اما تاریخ اعراب (هجری قمری) موافق این دو نیست، چرا که ماه محرم «در عرض سال ترکی واقع می‌شود». پس وی چون نمی‌خواهد با مطابقت سال‌های ترکی و هجری اختلاف زمانی پیش آید، ملاک سال‌ها را (سال ترکی) قرار می‌دهد تا هم فهم آن بر ایرانیان ساده باشد و هم اختلاف زمانی به وجود نیاید (اسکندریک، ۱۳۷۷ ج ۲: ۵۹۰ و ۵۹۱). معادل عربی آن را هم می‌آورد و حتماً هم قید می‌کند که سال چندم پادشاه وقت می‌شود، در

کنار سال ترکی؛ مثال: «سوانح ایام سعادت آغاز میمنت فرجام لوی ئیل مطابق سنه احدی و الف سال ششم جلوس همایون اعلی شاهی» (همان: ۶۹۷)

این در حالی است که قاضی احمد، هرگز سال‌های ترکی را به کار نبرده و فقط سال عربی و معادل آن (سال پادشاهی طهماسب) را آورده است؛ مثال: «سال دوم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم اثنی و ثلثین و تسعمائه» (قمی، ج ۱: ۱۶۲). شاید علت این که اسکندربیک، معادل ترکی آن را هم آورده و آن را مقدم بر معادل عربی آن قرار داده به خاستگاه مؤلف بر می‌گردد؛ زیرا او از قبایل ترکمان آذربایجان بود و با زبان ترکی آشنایی داشته است. هر کدام از این سالنامه‌نگاری‌های مذکور خود به شیوه موضوعی طبقه‌بندی شده‌اند؛ مثلاً موضوعاتی که در زیر مجموعه «سال پنجم جلوس همایون و قضایای آن سال به تقدیر واهب ذوالجلال» و دیگر سال‌های پادشاهی شاه عباس مطرح شده است، قریب به اتفاق رنگ تقدیر گرایانه دارد. این مسأله در بخش مربوط به تقدیرگرایی که یکی از زیر مجموعه‌های فصل نقد بیرونی رساله حاضر است، مورد بررسی دقیق‌تر قرار گرفته و در اینجا به همین نکته بسنده می‌شود که در میان تواریخی که در عصر شاه‌عباس نوشته شده تنها *عالم‌آرا* است که تقریباً نود درصد عناوین آن به وضوح، چنین فکری را که برخاسته از اعتقادات عمیق نویسنده است، نشان می‌دهد.

نکته بعدی در مورد سالنامه‌نگاری اسکندربیک این است که در *تاریخ عالم‌آرا*، هر سال معمولاً با توصیفات زیبایی ادبی درباره جشن و سرور نوروزی مقارن سال نو تاج‌گذاری شاه عباس آغاز می‌شود و با ذکر متوقیات آن سال پایان می‌پذیرد. اسکندربیک اگرچه سعی کرده است این روال منطقی و منظم را در سراسر اثر خود به طور یکسان رعایت کند؛ لیکن در بخش‌های مختلف بی‌نظمی‌هایی در سبک سال‌نگاری او وجود دارد. به عنوان مثال فوت خان احمد (والی گیلان) در استانبول (اسکندربیک، ۱۳۷۷، ج ۲: ۸۴۳)، ضرورتاً باید ذیل عنوان متوقیات سال ۱۰۰۵ هـ.ق. عنوان می‌شد یا انتظار می‌رفت شرح واقعه مرگ سلطان محمد خدابنده در سال ۱۰۰۴ هـ.ق. (همان: ۸۲۰)، به جای قرار گرفتن در بخش مربوطه به متوقیات این سال، فصل خاصی را به خود اختصاص می‌داد؛ زیرا اسکندربیک معمولاً شرح مرگ شاهان صفوی را از سایر متوقیات ممتاز کرده است. اسکندربیک همچنین ناگزیر است بنا بر ارتباط سخن، قضایای سال گذشته و نو را در یکدیگر ادغام کند (همان: ۱۲۱۲)، لذا نباید انتظار داشت که با پایان یافتن یک سال، شرح ماجراهای آن سال هم در این کتاب خاتمه یابد. این روش سبب شده است که ادوارد براون، سخت بر اسکندر خرده بگیرد (خطیبی، ۱۳۷۷: ۳۶۳). این در حالی است که این ویژگی در *خلاصه التواریخ*، مشاهده نشده است تفاوت دیگری که در بخش عناوین این دو

سال شماری به چشم می‌خورد این است که سرآغاز هر عنوان در کتاب خلاصه‌التواریخ، واژه «گفتار» است و سرآغاز هر عنوان در کتاب *عالم‌آرا* واژه «ذکر» است؛ مثلاً عنوان سال هفتم سلطنت طهماسب در خلاصه‌التواریخ چنین آمده: «گفتار در شمه‌ای از احوال شاهزاده بهرام میرزا بر مسند ایالات دارالسلطنه هرات نمازی خان». نکته مهم دیگری که در این دو تاریخ از لحاظ شیوه سالنامه‌نگاری قابل توجه است، این می‌باشد که معمولاً پایان هر سال با موضوعات شرح حال نویسی دربارهٔ رجال برجسته دولتی و عزل و نصب آن‌ها گاه به‌طور مستقل و گاه در ذیل واقعه قوت این رجال خاتمه می‌یابد و این قضیه نشان می‌دهد که چون قاضی احمد و اسکندربیک هر دو در زمره دیوانیان و رجال دولتی بوده‌اند؛ لذا، طبیعی به نظر می‌رسد که به این مسائل، توجه خاص داشته باشند. این سبک که با قاضی احمد شروع شده و با اسکندربیک تکامل یافته در برخی از مورخان بعدی از جمله قزوینی اصفهانی مورخ *خلد برین* (قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۰: ۳۱۷ - ۳۶۷) نیز تأثیر گذاشته است.

توجه نویسنده به مسائل علی و معلولی در وقایع مختلف تاریخی

برخی محققان بر این باورند که فقط زمانی می‌توان تاریخ را علم خواند که به توجیه حوادث بپردازد. نفی این قاعده، برخی دیگر را تا به آنجا می‌کشاند که تاریخ را همچون مجموعه‌ای از اتفاقات و تصادفات تلقی کنند و از مقوله داستان بشمارند که اگر میان اجزای آن ارتباط علی و معلولی هم هست آن ارتباط امریست که مخلوق ذهن نویسنده داستان است نه مربوط به عالم واقع. به نظر او ذهن مورخ، همواره همانند ذهن یک قاضی است که به دنبال سرنخ و عامل اصلی یک ماجرا می‌گردد. مورخ در مورد هر قضیه‌ای، فقط به تعداد محدودی از مجموعه اسباب و علت‌های آن می‌تواند احاطه داشته باشد، چاره‌ای ندارد جز آن که رشته علیت را در سرحد تحقیق در معادلات متوقف سازد و در تاریخ از ضرورت و اجتناب‌ناپذیری مطلق صحبت نکند. این کار، بی‌آنکه وی را به قبول خرق عادت، معجزه، تصادف و نقش شخصیت ملزم کند، به وی فرصت خواهد داد تا در آنجایی که از مجموعه اسباب و علت‌های حوادث، حتی به تعداد محدودی هم احاطه ندارد، برای عواملی که وی از وجود آن‌ها هیچ‌گونه اطلاع کاملی در دست ندارد نیز حساب باز کند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۰ و ۴۱).

علی‌رغم برخی نظرات در مورد عدم ماهیت تحلیلی کتاب *خلاصه‌التواریخ* (اشراقی، ۱۳۵۹، ج ۱، مقدمه مصحح: ۱۸)، زمانی که این کتاب به دقت مطالعه شود، این نتیجه به دست می‌آید که او در جاهایی که ضروری می‌داند به قاعده علیت توجه کرده است و تقریباً با رویکرد تحلیلی به این مسأله

می‌پردازد. قاضی احمد، گاهی دلیل‌ها را به‌طور مشخص دسته‌بندی می‌کند؛ به‌عنوان مثال، دربارهٔ علت عفو ساکنان قلعهٔ گلستان از سوی شاه اسماعیل، سه علت را به‌صورت دسته‌بندی شده ذکر می‌کند (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۶۸). گاهی علت‌ها را خیلی شفاف و روشن و حتی در قالب یک بیت شعر در ابتدای سخن خود به خواننده نشان می‌دهد:

«چو خواهد قضا آزمونش کند به کردار بد رهنمونش کند

چون ظلم و ستم علی‌قلی خان و طمع‌های کلی وی از مسلمانان از حد گذشت و وی را چندان سال خوردگی و تجربه در امور ملکی نبود و عاقله و مدبر او که محمدی سار و سلاق بود، او نیز به‌غایت عاری و بری از همه چیز بود. در آن اوان که در اصفهان بودند نیت به تخریب آن بلده فاخره و خانه‌خرابی مسلمانان و آزار و اهانت سادات و اهل عزت و خاندان قدیم گماشتند، ناگاه منهی اقبال ندای خوش‌ادای الملک بیقی مع‌الکفر و لایبقی مع‌الظلم به مسماع ایشان رسانید» (حسینی قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۶۴). در میان علت‌ها، وی گاهی به جبر تاریخی نیز توجه دارد؛ مثلاً زمانی که در ذیل وقایع سال ۹۹۵ هـ.ق دربارهٔ مرشد قلی خان شاملو در قزوین توضیح می‌دهد، می‌گوید: «مرشد قلی‌خان از شهر، سیادت و نقابت پناه مجتهدالزمانی، میر سید حسین را به جهت ایقاع عهد و پیمان نزد ایشان فرستاد، آن جماعت را آن قدر حیرت دست داده بود که نمی‌دانستند چه کنند. در آن اثناء باران عظیم بارید که از آن باران نیز بسیار آزار یافتند و شتران وارد و پرتال ایشان در آن صحرا در میانه گل ماند. اردویی که قرب ده دوازده هزار آدم در وی از سوار و پیاده و قلغچی بود، بسان بساط شطرنج فی‌الفور، درنوردیده شد. امرا چون دیدند که کسی برایشان نماند، نواب شاه سلطان محمد را با سایر شاهزاده‌ها و خرد و کلان سوار کرده با معدودی چند از آب باران‌تر شده و به گل فرورفته ...» (همان: ۸۶۷).

گاهی اوقات، دلیل یک مسئله را ممکن است به درستی مطمئن نباشد، اما از روی قراین به حدس آن می‌پردازد؛ مثلاً در ذیل ذکر جلوس سلطان محمد با پادشاهی چنین سخن را آغاز می‌کند که «چون اراده ملک قدیر دانا – الذی عز و علا بدین متعلق شده بود که ستون ملک و سلطنت به ذات اقدس شاه ستاره سپاه قایم گردد، چند روزی که شاه اسماعیل متقلد امور سلطنت شده بود، از اوضاع چنین مفهوم می‌شد که ایام وی را چندان ثباتی و بقایی نخواهد بود، چه همیشه از رفتن و گذشتن خود خبر می‌داد...» (همان: ۶۶۱). باید توجه داشت که نویسنده کتابش را در دورهٔ عباس و پس از اتمام کار اسماعیل دوم نوشته است. پس می‌توانسته بهتر از این تحلیل و تعلیل کند.

در میان علت‌ها، گاه، مواردی به چشم می‌خورد که فاقد استدلال منطقی است؛ به‌عنوان نمونه، دربارهٔ علت مرگ مولانا لسانی در تبریز در سال ۹۹۰ هـ.ق چنین می‌نویسد: «چون ابراهیم پاشا به تبریز آمد، مولانا لسانی فرار نموده مخفی بود. یاران بدو گفتند که تاج را می‌باید انداخت که مضرتی نیایی ملاً گفت که اگر سرم را با تاج برمی‌دارند که تاج از سر نمی‌اندازم. آنگاه مناجات به درگاه قاضی‌الحاجات کرد که بار خدایا پیش از آنکه تاج بردارند، جانم را بستان که من تاب این ندارم که مذهبی دیگر ببینم و در همان چند روز وفات نمود. در سرخاب مدفون گشت». (همان: ۲۳۹) این علت از نظر علمی چندان موردقبول نیست؛ زیرا بسیاری افراد هستند که به علت بیماری یا مشکلات زیاد، از خداوند آرزوی مرگ می‌کنند؛ اما تا زمان مقدر و به‌واسطه یک علت علمی مشخص، چنین مسئله‌ای رخ نمی‌دهد.

شناسایی اعتبار اخبار تاریخی خلاصه‌التواریخ

اعتبار روایات تاریخی یک منبع تاریخی در سه بخش مشاهدات، مسموعات و منابع مکتوب نویسنده قابل بررسی است. در جاهایی که قاضی احمد، وقایع زمان خودش را ثبت کرده از مشاهدات و مسموعاتش استفاده کرده است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، قاضی احمد در سال ۹۵۳ هـ.ق در شهر قم به دنیا آمده است؛ اگر هفت سال اولیهٔ کودکی او را در نظر بگیریم، پس تقریباً از سال ۹۶۰ هـ.ق گزارش‌های کتابش یا حاصل مشاهدات و یا مسموعات اوست. دربارهٔ مشاهدات عینی یک مورخ به نظر نمی‌رسد که چندان تردیدی در صحت خبر باشد، هرچند برای تأیید دقیق آن نکته لازم است به اوضاع سیاسی، مذهبی و اجتماعی عصر صفوی و نیز ملاحظات شخصی و موقعیت شغلی مورخ توجه شود.

در مواردی که واقعیات را شنیده، با عبارات «صحیح‌القولی استماع افتاد» (حسینی، قمی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۴۳؛ ج ۱: ۵۵، ۱۸۳، ۱۱۶ و ...)، «از مردم صحیح‌القول مسموع شد...» (همان، ج ۱: ۱۸۵)، «از ثقات استماع افتاد...» (همان، ج ۱: ۱۸۳)، در ابتدای آن روایت، خواننده را از اعتبار خبر مطمئن می‌سازد. مواردی از این قبیل همگی نشان می‌دهد که هرگاه شخصاً خبر را از منبع موثق شنیده است آن را به این صورت بیان می‌کند. گاهی نیز هم‌زمان دو نقل را دربارهٔ موضوعی شنیده است که هر دو را به شکل روش روایی بیان می‌کند و انتخاب خبر درست را به خواننده وامی‌گذارد. چنانکه دربارهٔ علت قتل شاهزاده حمزه میرزا که دو نقل را شنیده‌است، این‌گونه عمل می‌کند (همان، ج ۲: ۸۴۴). یکی دیگر

از روش‌های تشخیص اعتبار اخبار تاریخی، استناد به مشاهدات است. قاضی احمد، گاهی به مشاهدات دیگران و گاهی به مشاهدات شخصی خود در نقل وقایع، اشاره می‌کند. زمانی که خودش شاهد یک واقعه است به مانند برخی دیگر از مورخان از عبارت «به رأی العین» همچون اسکندر بیگ منشی استفاده نمی‌کند بلکه از نوع آن گزارش و از روی قراین و شواهد، خواننده باید تشخیص بدهد که فلان رویداد را بر اساس مشاهده عینی او نوشته شده است.

در بخش منابع مکتوب، به صراحت می‌توان گفت: جز در مواردی که از کتاب *صفوةالصفای ابن بزاز* استفاده شده، نام این کتاب را قاضی احمد به روشنی ذکر کرده است؛ در سایر موارد که از منابعی از جمله *فتوحات شاهیه، تاریخ جهان آرا، احسن التواریخ، ذیل حبیب السیر* و... استفاده کرده است؛ ذکر از نام این منابع به عنوان الگوهای تاریخ‌نویسی به میان نیامده است؛ اما در عین حال می‌توان از راه مقایسه برخی از روایات به میزان اعتبار اخبار تاریخی این کتاب پی برد.

سرزنش طهماسب به برادرش القاس میرزا در پی پناهندگی او نزد امپراتور روم:

خلاصه‌التواریخ	تذکره شاه طهماسب
«شاه عالمیان وی را مخاطب ساخته به او گفتند:... به تو چه بد کرده بودم که از من روگردان شده به خواندگار ملتجی شدی من با تو آن چنان بودم که هرگاه تاریخ تیموری می‌خواندم به این بیت می‌رسیدم شعر: شده شاهرخ مهرهش در مصاف بسان دو شمشیر در یک غلاف	«هرگاه که تاریخ تیمور می‌خواندم و به این ابیات می‌رسیدم: شاهرخ شدی مهرهش در مصاف بسان دو شمشیر در یک غلاف می‌گفتم من و القاسب این حال داریم. من او را از تمامی برادران و فرزندان خود دوست تر می‌داشتم؛ چنانچه فرموده بودم که در مشهد مقدس حضرت امام رضا (ع) دو بیست و پنجاه تومان به سادات و صلحا و اتقیا به قرض داده بودند که تا القاسب زنده باشد از ایشان نگیرند که ایشان همیشه در آن آستانه مقدس در دعای مزید عمر او باشند» (شاه طهماسب، ۱۳۶۳: ۴۳).
می‌گفتم من و القاس این حال داریم من تو را از دیگر برادران و فرزندان دوست تر می‌دارم و در مشهد مقدس مقرر بود که دو بیست و پنجاه تومان به سادات و صلحا و اتقیا قرض دهند که تا القاس زنده باشد، زر از ایشان نگیرند. که همیشه در آن آستان در دعای درازی عمر او باشد» (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳۳۸ و ۳۳۹).	

در ادامه، قاضی احمد دیگر به آن دو علتی که شاه طهماسب در باب یاغی شدن برادرش ذکر کرده اشاره‌ای نکرده است؛ اما در تذکره طهماسب ذکر شده است (طهماسب، ۱۳۶۳: ۴۳ و ۴۴).
چگونگی فتح قلعه باکو توسط شاه اسماعیل اول:

ذیل تاریخ حبیب السیر	خلاصه التواریخ
«گل نورسته بوستان خلافت و دین داری و غنچه نوشکفته گلستان سلطنت و شهریاری، چون در منزل محمودآباد با طالع مسعود و خاطر شاد فصل شتا را به نهایت رسانید و هوای روح افزای بهار حصار غنچه را ختم کرده، سلطان گل برف از قلعه گلین نشایند، سپاه سبزه پی محاصره قلاع اشجار جمعیت نموده، مصلح نسیم از بهر ادای باج درم شکوفه بر عساکر محاصره ایثار فرمود، رغبت نهضت بر جانب قلعه باکو در گلشن ضمیر مهر تنویرش پدید آمد» (خوانند میر، ۱۳۷۰: ۳۰).	عین همین عبارات درباره فتح قلعه باکو توسط شاه اسماعیل، بدون هیچ تغییری در خلاصه التواریخ آورده شده است.

تا قبل از جنگ اسماعیل با الوند میرزا عیناً این دو کتاب به مانند هم است فقط با این تفاوت که ماجراهای مربوط به (شیوخ صفویه قبل از اسماعیل) در کتاب ذیل حبیب السیر جزو دیباچه است (خوانند میر، ۱۳۷۰: ۳ تا ۳۹). اما در خلاصه التواریخ چنین نیست و دیباچه این کتاب هرگز وقایع تاریخی را شامل نمی‌شود (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۳ تا).
در ذیل وقایع سال ۹۳۱ هـ.ق. (اولین سال سلطنت طهماسب):

تاریخ جهان‌آرا	خلاصه التواریخ
قاضی احمد غفاری از این مطلب به عنوان نکته یاد کرده و چنین آورده: «چون این سال، نخستین سالیست که تباشیر مناشیر دیوان اعلی از پرتو مهر آسا از پرتو مهر آسا از مطلع تنفیذ و امضاء دمیده اشعه فیض آن به عالمیان رسیده، منشیان قضا و قدر نقش توقیع همایون این کلام موزون که نظم عالمی بدان منوط و مقرون «بنده شاه ولایت طهماسب» و به حسب اتفاق عدد آن سال مزبور است، بی سابقه اراده مقرر داشتند و این حسن اتفاق مؤیدی است به استدامت حکم جهان مطاع آفتاب اشراق...» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۸۲).	«این سال، اول سالیست که تباشیر مناشیر دیوان اعلی از پرتو مهر آسا از مطلع تنفیذ و امضاء دمید و اشعه فیض آن به عالمیان رسید. منشیان قضا و قدر نقش توضیح همایون این کلام موزون که نظام عالمی بدان منوط است بنده شاه ولایت طهماسب (۹۳۰) موافق تاریخ سال مزبور یافتند» (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۵۷).

با مقایسه روایاتی که به طور منتخب از هر یک از منابع مکتوب مورد استناد قاضی احمد در وقایع قبل از زمان خودش صورت گرفت، مشخص گردید که روایات به طور کامل و بدون هیچ کم و زیاد از سوی قاضی احمد گرده برداری شده‌است؛ به عبارت دیگر، امانت در نقل قول رعایت شده و اعتبار اخبار تاریخی در این بخش‌ها حفظ شده‌است.

سبک ادبی

نثر این کتاب بسیار به نثر معمول آن زمان نزدیک است و البته این موضوع یک امر کاملاً عادی است. هر اثر مکتوب تاریخی از نظر سبک ادبی، معمولاً از سبک رایج زمان خود تبعیت می‌کند و گاه به آن نزدیک و گاه بنا به سلیقه ادبی نویسنده از آن دور می‌شود. قاضی احمد قمی جزو معدود مورخان است که بیشتر از دیگران در متن گزارش‌های تاریخی خود به آیات قرآن و احادیث ائمه شیعه تمسک جسته‌است. او با این کار، هم سخن خود را استحکام می‌دهد و اعتماد مخاطب را به سخن خود بیشتر می‌کند و هم نثر خود را زینت می‌بخشد. باید گفت: این موضوع تا حدود زیادی به روحیات مذهبی وی برمی‌گردد. همان‌طور که قبل از این هم در این مقاله اشاره شد، این کتاب از لحاظ ماهیت، یک تاریخ مذهبی است؛ او در گزارش‌های تاریخی خود از آیات مختلف بهره جسته است، «اینما تکونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده» (نساء آیه ۷۸)، در مورد فتح برج نقاره‌خانه در یزد (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۱: ۸۵)، «کم من فئه قليلة غلبت فئه كثيرة باذن الله» (بقره، آیه ۲۴۹)، در مورد قیام مردم شروان برای به تخت نشاندن طاووس میرزا در سال ۹۸۵ هـ.ق (حسینی قمی، ۱۳۵۹، ج ۲: ۸۵۴) از جمله این موارد است.

در یک آمار کلی می‌توان چنین گفت که در این کتاب، در مجموع ۱۶۰ آیه از قرآن کریم به کار رفته‌است. مطابق این کتاب، مکاتبات دیوانی دوره شاه اسماعیل به زبان عربی نوشته می‌شد (همان، ج ۱: ۱۴۲)، نمونه‌ای از این نامه‌ها به زبان عربی است (همان جا) و اولین نامه‌ای که به زبان فارسی نوشته شده پاسخ‌نامه‌ای است از سام میرزا (برادر طهماسب) به کوچونجی خان (پادشاه ازبک) در سال ۹۳۱ هـ.ق یعنی اولین سال سلطنت طهماسب (همان، ج ۱، ۱۵۸). این روند فارسی‌نویسی در مراسلات از این سال به بعد ادامه می‌یابد. نشانه‌هایی از زبان ترکی را نیز در کنار زبان فارسی و عربی، عمدتاً در برخی از نامه‌ها که اصل آن در این کتاب آمده، مشاهده می‌شود (همان: ۴۳۲، ۶۷۸، ۷۷۶). چون سخن از نامه‌ها در این کتاب به میان آمد، لازم است اشاره شود که متن کامل نامه تبریک شاه به سلطان

سلیم که به قلم مؤلف (قاضی احمد) به زبان فارسی نوشته شده، ۶۷ صفحه از این کتاب را به خود اختصاص داده است (همان: ۴۷۸-۵۴۵) و اکثر آن نیز مزین به شعر و آیات قرآن است و جالب این است که ۲۵ صفحه اولیه این نامه به تعارفات و تشریفات شاهانه اختصاص دارد و از آن به بعد به اصل موضوع پرداخته می‌شود. ظاهراً این تعارفات اولیه در مقدمه هر نامه، شیوه معمول نامه‌نگاری‌ها بوده است و چندان ارتباطی با شیوه خاص قاضی احمد ندارد. بنا به سبک رایج ادیبانه زمان، نثر نویسنده موزون است: «... شم‌هایی از حوادث روزگار غدار به واسطه مزاحمت اشرار و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب عزت و اختیار...» (همان، ج ۲: ۷۰۶).

قاضی احمد در لابه‌لای گزارش‌های تاریخی خود و به تناسب سخن در قالب اشعار عبرت‌آموز، اشعاری سروده‌است؛ به طور کلی کتاب *خلاصه‌التواریخ* در بسیاری از مواقع از اهداف تاریخی خود فاصله می‌گیرد و به مرز شعر نزدیک می‌شود. یکی از جنبه‌هایی که در سبک ادبی *خلاصه‌التواریخ* نباید از نظر دور نگاه داشت، اغراق‌هایی است که در موارد مختلف به کار برده شده است. قمی در برخی از تشبیه‌های ادبی، اغراق می‌کند؛ مثلاً در توصیف یکی از قلعه‌ها و بت‌خانه گرجیان می‌گوید: «قلعه مذکور بر فراز کمری از سنگ یک لخت به دره تومک و رودخانه‌ای که منبع آن کر است واقع شده در متانت با سد سکندر و قلعه خیبر لاف برابری می‌زند و در رفعت با گنبد اخضر دعوی همسری می‌کند» (همان: ۳۵۱)؛ در موردی دیگر زمانی که درباره بلده قاین در سال ۹۸۰ هـ.ق صحبت می‌کند، می‌گوید: «و هم در این سال در بلده قاین شبیه به گندم چیزی باریده که مردم از آن نان پختند» (همان: ۵۸۰)؛ در جایی دیگر زمانی که درباره قیام جمعی از اکراد در تبریز در سال ۹۹۴ هـ.ق و سرکوبی این گروه توسط شاه عباس سخن می‌گوید، اشاره می‌کند که «... لشکر اکراد فوج فوج از پی هم رسیده حمله کردند و جنگ در پیوست. جوی‌های خون در آن معرکه جریان یافته سرهای گردان چون گوی غلطان شد» (همان: ج ۲: ۷۷۴). این اغراق‌های ادبی، گاهی در آمارها نمود پیدا می‌کند؛ مثلاً در جنگ میان سپاه صفوی با سپاه عثمان پاشا در سال ۹۹۴ هـ.ق، آمار کشته‌شدگان قدری عجیب به نظر می‌رسد؛ او این آمار را ۴ کشته از جناح قزلباشان در برابر ۱۷۰ کشته سپاه عثمانی می‌داند (همان: ۷۸۳). بیان چنین آمارهایی احتمالاً می‌تواند بنا به نوعی تعصبات میهن‌پرستانه قاضی احمد باشد.

مجیزگویی‌های مورخانه قاضی احمد در فحوای سخن

اگرچه پرهیز از پیش‌داوری و یکسونگری شرط اول و قدم اول یک مورخ است؛ اما عموماً کمتر مورخی را شاید بتوان یافت که به این قضیه دچار نشده باشد. قاضی احمد اگرچه تلاش می‌کند از این

قضیه اجتناب کند، اما گاهی، نوعاً به آن دچار می‌شود. وصف بیش از حد و اندازه میزان بخشنده بودن مهین بانو کوچک ترین دختر شاه طهماسب (قمی، ج ۱: ۴۳۰)، توصیف خیرخواهی خواجه حبیب الله ساوجی در برخورد با مردم هرات (همان، ج ۱: ۱۶۸)، تعریف و تمجید از خصال نیکوی ابراهیم میرزا (همان، ج ۲: ۶۳۷)، توصیف بسیار مثبت و دقیق و مفصل او درباره قاضی جهان (وزیر و وکیل شاه طهماسب اول) (همان، ج ۱: ۳۶۴)، نظرات مثبت و ممدوحانه او درباره پادشاهان هند (همان، ج ۱: ۳۰۵)، از جمله همایون پادشاه و سفر زیارتی او به بارگاه حرم امام رضا (ع) از روی نهایت اخلاص و ادب (همان، ج ۱: ۳۰۶) و یا گزارش مثبت و مفصل کارنامه شاه طهماسب که بعد از مرگ او در کتاب خود نوشته است (همان، ج ۱: ۵۹۷-۵۹۹). او در خاتمه در این بخش از گزارش خود درباره شاه چنین می‌نویسد: «اگر مورخان عالم تمامی حیات یابند، نتوانند که عشری از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و اعمال مشکوره آن پادشاه عالیجاه را در حیز تحریر درآورند...» (همان، ج ۱: ۵۹۹).

درباره اسماعیل ثانی بسیار مثبت‌نگر است به طوری که درباره امنیت مطلق حاکم بر جامعه عصر صفویه در زمان جلوس شاه چنین می‌نویسد: «اتفاقاً در آن زمان امن و امان چنان بود که اگر درویشی با خانی و سلطانی سخنی داشتی، دست او را گرفته و به دیوان حاضر می‌ساخت و هیچ کس را قدرت رد و تمرد نبود...» (همان، ج ۲: ۶۲۴). یا زمانی که خصال و ویژگی های اسماعیل دوم را بر می‌شمرد اصلاً از احیای مذهب اهل سنت توسط او سخنی نمی‌گوید (همان، ج ۲: ۶۵۴). این مثبت‌نگری حتی در مورد شاه اسماعیل بعد از شکست در نبرد چالدران نیز وجود دارد. او ضمن توصیف شجاعت بیش از حد و اندازه اسماعیل در این جنگ، اصلاً از اثرات منفی این شکست و این مسأله که چرا با وجود این همه شجاعت، او در این جنگ شکست خورد سخنی نمی‌گوید (همان، ج ۱: ۱۳۱-۱۳۴) و حتی در برخی جاها از لغاتی همچون «شاهی ظل‌اللهی» برای دوره‌های بعد از دوره طهماسب استفاده می‌کند (همان، ج ۱: ۲۶۲). بعد از شکست اسماعیل در چالدران، دیگر مفهوم ظل‌اللهی برای شاهان صفوی کم‌رنگ شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۴۴). این‌گونه توصیفات مثبت تنها خاص کتاب خلاصه‌التواریخ و سبک تاریخ‌نویسی قاضی احمد نیست، بلکه این قضیه وقایع‌نگار بودن آن مورخ را نشان می‌دهد؛ به این معنی که مورخان دستگاه شاهی معمولاً اگر هم می‌خواستند، اجازه آن را نداشتند که تمام جنبه‌های زندگی شاهان و شاهزادگان را به تصویر بکشند. غیر از این موارد، در خصوص شخصیت‌های دیگر که از خاندان شاهی نبودند، تقریباً این آزادی را داشتند؛ مثلاً قاضی احمد در خصوص میر محمدمهدی رضوی قمی، پس از ذکر فضایل و مناقب او می‌نویسد: «... با وجود این حالات به غایت رذل بود و از وی جمعیت و اسباب

بی‌نهایت ماند که به تاراج رفت و توفیق زیارت حج و مدینه مشرفه و عتبات عالیه نیافت (حسینی قمی، ج ۱: ۵۶۲).

اشتباه در برخی محاسبات

قاضی احمد قمی علی‌رغم دقت بالایی که در تاریخ‌نگاری خود دارد، گاهی اشتباهاتی نیز به طور پراکنده در متن کتابش می‌بینیم. یکی از این اشتباهات تاریخی، در خصوص محاسبه سن شاهان و شاهزادگان است؛ مثلاً در مورد ابراهیم میرزا می‌نویسد: «سن شریف آن حضرت سی و چهار سال، ولادتش در اواخر شهر ذی‌قعدة سنه ست و اربعین و تسعمائه اودئیل». در حالی که چون تولدش سال ۹۴۶ هـ.ق بود و وفاتش در سال ۹۸۴ هـ.ق پس طول عمر او ۳۸ سال خواهد بود نه ۳۴ سال. در مورد طول عمر شاه اسماعیل می‌نویسد: «مدت عمر خاقان صاحب قرآن، سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و چهار سال» (حسینی قمی، ج ۲: ۸۶۰)، در حالی که اگر مطابق تمام منابع دیگر این دوره، شروع سلطنت اسماعیل را سال ۹۰۷ هـ.ق باشد تا سال ۹۲۹ هـ.ق طول مدت سلطنتش ۲۲ سال می‌شود.

او در ذیل وقایع سال ۹۹۵ هـ.ق از اصفهان به عنوان «دارالسلطنه» یاد می‌کند، در حالی که مطابق متون معتبر تاریخی عصر شاه عباس از جمله *تاریخ عالم‌آرای عباسی* اصفهان از سال ۱۰۰۷ هـ.ق به عنوان دارالسلطنه شاه عباس تعیین شده است نه در سال ۹۹۵ هـ.ق. در کنار این اشتباهات، گاه گزارش‌های ضد و نقیضی از قاضی احمد مشاهده می‌شود؛ مثلاً در یک جا از قطع دست مطربان در زمان شاه عباس سخن گفته می‌شود و در جایی دیگر درباره جایگاه بالای مطربان و خوانندگان خوش‌الحان دربار شاه عباس سخن می‌گوید (همان، ج ۲: ۷۳۸). هرچند باز هم باید علت حکم را دید. آنچه در دربار بود، لزوماً در اجتماع نبود. نکته‌ای که در مورد این اشتباهات قابل ذکر است این است که بیان چنین مواردی (آن هم به صورت محدود) دلیل بر ضعف این کتاب از نظر تاریخ‌نگاری نیست و شاید مسأله‌ای باشد که سهواً گریبان‌گیر دیگر مورخان ادوار مختلف تاریخی نیز، شده باشد؛ زیرا مأخذ روایات هر مورخ، مشاهدات، مسموعات، اسناد، مکاتبات دیوانی و تواریخ پیشین است و در هر کدام از این منابع به دلیل برخی بی‌دقتی‌ها، اغراض مختلف تاریخی و... احتمال خطا و اشتباه در روایات وجود دارد.

نتیجه

جلد پنجم کتاب *خلاصه‌التواریخ* که مربوط به دوره صفویه (از روزگار شیخ صفی تا اوایل سال‌های حکومت شاه عباس اول) است و در خاتمه نیز به شاه عباس هدیه شد، بخش عمده مطالب آن اختصاص به حکومت شاه طهماسب دارد. قاضی احمد قمی وقایع پنجاه و چهار سال از حکومت طهماسب را به صورت سال‌شمار به همراه جزئیات تمام در کتابش ثبت کرده است که از امتیازات *خلاصه‌التواریخ* محسوب می‌شود؛ زیرا در هیچ یک از تواریخ دیگر این دوره به این صورت، اطلاعات کامل از این دوره نیامده است. از این بحث، نکته دیگری نیز استنتاج می‌شود: با توجه به اینکه هر اثر تاریخی معمولاً متأثر از روزگار عصر خویش است؛ لذا باید به این مسأله توجه کنیم که از تأسیس حکومت صفویه تا اواخر سلطنت طهماسب اول را می‌توان دوره تسلط دین‌سالاری نامید. مرحله‌ای که برای استقرار و استحکام حکومت، مبانی عقیدتی و ایدئولوژیکی صفویه به شدت در تکاپوی استقرار بود؛ در نتیجه، مبانی ایدئولوژیکی صفویه خمیرمایه اصلی تاریخ‌نگاری صفویه را تشکیل می‌داد و منابع این دوره از جمله *خلاصه‌التواریخ*، صبغه دینی دارند و عناصر دیگر از جمله مسائل اجتماعی تحت‌الشعاع این حوزه قرار داشت. به‌ویژه که زادگاه قاضی احمد (شهر مقدس قم) همواره به‌عنوان یکی از چند پایگاه تشیع مطرح بوده است و این روایات شیعی نیز در ذهنیت تاریخی او تأثیرگذار بوده است. از نظر تاریخ‌نگاری و روش‌های آن، قاضی احمد تا حدود زیادی پیرو مکتب تاریخ‌نگاری صفویه بوده است و سبک جدیدی در تاریخ‌نگاری خلق نکرد؛ به‌عنوان مثال از نظر ادبی و نگارش رویدادهای تاریخی، نثر او بسیار نزدیک به نثر زمانه خود می‌باشد، شاید تنها تفاوت آن را با دیگر متون تاریخی صفویه، استناد بسیار زیاد او به آیات قرآن و احادیث (برای تحکیم سخن) و همچنین استفاده زیاد از نظم (به‌خصوص اشعاری با محتوای عبرت‌آموزی و تقدیرگرایی) دانست. او همچنین مانند دیگر مورخان، گاه دچار اغراق‌های ادیبانه می‌شود و همچون بسیاری از مورخان درباری به مجیزگویی درباره یک شخصیت برجسته دیوانی می‌پردازد. نتیجه این مجیزگویی‌ها معمولاً نوعی یک‌سونگری خواهد بود که در نقد متون تاریخی باید به آن با دیده دقت و احتیاط نگریسته شود. از نظر روش تاریخ‌نگاری، کتاب *خلاصه‌التواریخ* تلفیقی از روش‌های مختلف است به این معنی که فهرست وقایع با ذکر سال معرفی شده؛ لذا بر اساس شیوه سال‌شمارانه است. در عین حال نویسنده در نقل برخی روایات، شیوه روایی را بر می‌گزیند و صحت و سقم آن را به خواننده واگذار می‌کند. در کنار این روش، چون به مسائل علی و معلولی وقایع توجه خاصی دارد، برخی از جنبه‌های روش تحلیلی را نیز در بردارد. در مجموع می‌توان گفت، روش‌هایی که قاضی احمد در کتاب *خلاصه‌التواریخ* داشت، اگر چه در حدی نبود که در تاریخ‌نگاری صفوی به‌عنوان یک سبک مطرح شود؛ اما در برخی جنبه‌ها از جمله دیباچه‌نویسی و سالنامه‌نگاری همراه با برخی تغییرات جزئی، انتقال‌دهنده روش‌هایی بود که از مورخان پیش از خود کسب کرده بود.

منابع

- قرآن کریم
- اسکندربیک منشی (۱۳۷۷). تاریخ عالم آرای عباسی. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- اشراقی، احسان (۱۳۵۹). مقدمه خلاصه التاریخ. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- افوشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰) نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حسینی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۵۹). خلاصه التواریخ. جلد ۱. تصحیح احسان اشراقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسینی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۶۳) خلاصه التواریخ. جلد ۲. تصحیح احسان اشراقی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسینی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۵۲). گلستان هنر. به کوشش احمد سهیلی خوانساری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- خواند میر، امیر محمود (۱۳۷۰) تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب (ذیل تاریخ حبیب السیر). تصحیح محمد علی جراحی. تهران: انتشارات گستره.
- روملو، حسن بیک (۱۳۵۷) احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷) تاریخ در ترازو. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیوری. راجر (۱۳۷۲) ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: انتشارات مرکز.
- طهماسب بن اسماعیل بن حیدری الصفوی (۱۳۶۳) تذکره شاه طهماسب. تهران: انتشارات شرق.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳) تاریخ جهان آرا. تهران: چاپخانه نیکپو.
- قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۸۰) ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (حدیقه ششم از روضه هشتم خلد برین). تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳) تاریخ تذکره‌های فارسی. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۵۴). قمی، قاضی احمد، مجله گوهر، شماره ۳.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۵۴) تذکره مشایخ قم. مجله بررسی‌های تاریخی (بخش ضمیمه). شماره ۲.